
رعد

مجموعه داستان

رکریه تامر

ترجمه‌ی

غلامرضا امامی



آفتاب فروارید

سرشناسه: تامر، زکریا، ۱۹۳۱-م.
 Tamir, Zakariya
 عنوان و نام پدیدآور: رعد (مجموعه داستان) / زکریا تامر؛ ترجمه‌ی غلامرضا امامی
 مشخصات نشر: تهران: مروارید، ۱۳۹۶.
 مشخصات ظاهری: ۱۰۸ ص.
 شابک: 978-964-191-539-3
 وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
 موضوع: داستان‌های کوتاه عربی - قرن ۲۰ م.
 Short stories, Arabic - 20th century
 شناسه افزوده: امامی، غلامرضا، ۱۳۲۵-، مترجم
 Emami, Gholamreza
 رده‌بندی کنگره: PJA ۴۸۵۲ / الف ۰۳۳ ۱۳۹۶
 رده‌بندی دیویی: ۸۹۲/۷۳۶
 شماره کتابشناسی ملی: ۴۸۷۹۹۳۱



مروارید

تهران، خیابان انقلاب، روبه‌روی دانشگاه تهران، پلاک ۱۱۸۸ / ص. پ. ۱۶۵۴-۱۳۱۴۵
 دفتر: ۶۶۴۰۰۸۶۶-۶۶۲۰۴۰۴۶-۶۶۸۴۶-۶۶۴۸۴۰۲۷ فروشگاه: ۶۶۴۶۷۸۴۸
<https://instagram.com/morvaridpub> - <https://telegram.me/morvaridpub>
www.morvarid-pub.com تخفیف و ارسال رایگان



رعد

(مجموعه داستان)

زکریا تامر

ترجمه‌ی غلامرضا امامی

تولید فنی: الناز ایلی

صفحه‌آرایی: تینا حسامی

چاپ اول بهار ۱۳۹۷

چاپخانه: کارنگ

تیراژ ۵۵۰

شابک: 978-964-191-539-3 ۹۷۸-۹۶۴-۱۹۱-۵۳۹-۳

۱۰۰۰۰۰ ریال

می خوانید:

۱۱	درآمد
۱۷	زندان
۲۱	باز
۲۵	آن که کشتی ها را به آتش کشید
۲۹	متهم
۳۳	رین
۳۷	فراموشی
۴۱	بندگان خدا
۴۵	ناپالم... پیسم
۵۱	گرسنگی
۵۹	پلیس و اسب
۶۵	عروسی شرقی
۷۳	کودکان
۸۱	واپسین پرچم
۸۷	سبز
۹۱	شکست
۹۳	دروغ
۹۹	روزی شاد
۱۰۱	رعد
۱۰۱	فرار عبدالرحمن کواکبی

در دمشق
 فراسوی پرچین ابریشم
 کبوتران به پروازند... جفت جفت
 در دمشق
 زبائن را می بینم
 که واژه به واژه
 روی دانه‌ی گندم نقش بسته است.
 «محمود درویش»

درآمد

زکریا تامر به سال ۱۹۳۱، در دمشق زاده شد. در خاندانی سنتی در محله‌ی «بحصه»، محله‌ای فقیرنشین؛ متولد شد که در آن مسلمان و مسیحی، همسایه بودند و سالیان دراز از روزگار در آن به خوبی و خوشی در کنار هم می‌زیستند.

دمشق شهری کهن، کهن‌ترین شهر جهان، قدیمی‌ترین پایتخت دنیا، که با قدمتی افزون بر یازده هزار سال بر کناره‌ی کوه «تسیون» بنا شده است. همچون پیکری زیبا قرن‌هاست که در گذر تاریخ، این شهر خوش درخشیده، زنده و سرخوش نغمه‌ی زندگی و ترانه‌ی شادی سر می‌دهد. نام دیگرش «شام» است و «دیار یاسمن».

گمان می‌برم هر که به شام رفته و بر کوچه‌های سنگی‌اش گام گذارده و به بازار «حمیدیه» و جامع امویش دیده دوخته، این شهر پر راز و رمز را هیچ‌گاه از یاد نبرد.

سال‌ها پیش، پیش از نفیر نفرت و نبرد داعیان جهل و جنایت و جنون، داعشیان خشم و خشونت و خون، سفری به دمشق داشتم.

آرزو داشتم که به شهر حلب بروم و بر تربت پاک شهید نامی ایرانی، عارف پاکباز، «شهاب‌الدین سهروردی» بوسه زنم؛ همو که حکمت باستانی ایرانی خسروانی را با فلسفه‌ی اسلامی به زیبایی درآمیخت و به فتوای فقیهان قشری به چهل نرسیده به شهادت رسید. اما سفر میسر نشد.

شب‌ی به دیدار مزار «محمی‌الدین ابن عربی» در دمشق رفتم؛ عارف نامی که در کناره‌ی کوه قاسیون، آرمیده بود. عارفان عاشق در آن مکان پر جذب به عبادت در سکوتی سنگین گرد آمده بودند.

پس از آن از کوچه‌های سنگ‌فرش گذشتم؛ گویی که بر کوی تاریخ در این شهر قدیمی قدم می‌زدم. شب خوشی بود؛ بوی یاسمن در هوا پیچیده بود و ماه شب چهارم در آسمان پاک می‌خرامید و می‌درخشید. به خانه دوستی ادیب و عارف داشتم برای نوشیدن قهوه‌ای... خانه‌ای بر بلندای کوه. به خانه که رسیدم. در ایران خانه‌اش سفره‌ی مهربانی گسترده بود و ماه می‌تابید. آن شب انگار از میانه به آسمان برگشودم؛ از بس که شهر آرام بود. شهر خفته بود و فرشته‌ی زیبایی در درمی به ماه خیره شدم و لحظه‌ای به دمشق. چه جذبه و جاذبه‌ای در این شهر زیبای خفته بود. دوستم شعری قدیمی از شاعری شهره خواند که چنین گفته بود:

ای ماه، در آسمان دمشق درنگ کن و بمان. نجا می‌روی؟

از این مکان زیباتر جایی در جهان نمی‌بینی و نمی‌یابی...

«یاقوت حموی»، مورخ شهیر قرن هفتم هجری، دمشق را این گونه تصویر کرده است:

«هر آنچه در بهشت وصف آن آمده است در دمشق یافت می‌شود.

«نزار قبانی»، شاعر شهره‌ی معاصر، که زادگاهش دمشق است، در

سروده‌ای چنین می‌سراید:

«سرچشمه‌ی نهر تاریخ، دمشق است.

استاد نامدار جغرافیا، دکتر محمدحسن گنجی، می‌گفت:

انسان محکوم جغرافیاست.

«زکریا تامر» در این شهر رازگونه زاده شد و بالید؛ ریشه در این بلد داشت اما شاخه‌هایش به همه سوی جهان برکشیده شد.

وی در این شهر به مدرسه رفت اما در سیزده سالگی به سبب تهیدستی و نیاز، مدرسه را رها کرد؛ به مدرسه‌ی زندگی روی آورد. سال‌ها در دکان آهنگری به کار پرداخت و چند صباحی نجاری پیشه کرد.

خرد می‌گفت: آهن سخت است و نرم کردنش سخت‌تر اما می‌توان با رنج و سختی آهن سرد و سخت را در کوره گذاشت و گداخت و به شکل‌های گوناگون درآرد.

در کوره‌ی زندگی سحر «کلمه» را کشف کرد و گرمای کلام را. خود می‌گفت: سرچشمه‌ی داستان، ایم تجربه‌های زندگی‌ام هستند.

وی که تحصیل را به سبب تهیدستی رها کرده بود، به «خواندن» روی آورد. مطالعه‌ی ادبیات و آثار نویسندگان جهان دنیایی نو رویاروی دل و دیده‌اش گشود.

نخستین داستانش را به سال ۱۹۵۰ در مجله‌ی «آداب» نشر داد؛ داستان‌هایی که رنگی نو داشت و فیدای سدهای ستر سستی داستان‌نویسی را درهم می‌شکست؛ راهی تازه گشود در آغاز، این راه و این سبک، سنت‌گرایان را برآشفته اما وی از پای ننشست. از سال ۱۹۶۰ تا ۱۹۶۲ به کسوت کارمندی وزارت فرهنگ سوریه درآمد. سردر مجله‌ی «المعرفه» شد.

پس از آن گلچینی از کتاب شهره‌ی **طبیعت / استبداد عرب** ترجمه کواکبی را نشر داد؛ کتابی که به آن دلبسته بود. نشر این کتاب سبب شد از کار برکنار شود. زکریا تامر از پای ننشست؛ از چنبره‌ی چاه کهن به درآمد؛ طرحی نو درافکند و همچنان به آفریدن و نوشتن داستان‌های کوتاه پرداخت تا به سردبیری چند مجله‌ی ادبی و نائب رئیسی انجمن نویسندگان عرب برگزیده شد.

دوست شاعر وی، «محمد الماغوط»، چنین می‌گوید:

- زکریا تامر وقتی که در محله‌ی «بحصه»ی دمشق زاده شد و به آهنگری پرداخت و نویسنده شد، همچنان پرخاشجو بود؛ همه چیز را درهم می‌شکست؛ هیچ چیز را به جای خویش نمی‌گذاشت. تامر طرحی نو درافکند. در این سال‌ها نویسنده‌ای یگانه شناخته شد؛ نویسنده‌ای که طنز را با واقعیت، تراژدی را با کمدی، گذشته را با اکنون، اندیشه را با خیال و ادگی را با غنای ادبی درهم می‌آمیخت.

او صدای تازه‌ای بود؛ صدایی بلند که سیطره‌ی سنت کهن را درهم شکست. اساس آن آیش هم از عناصر رئالیسم جادویی بهره‌مند بود و هم ویژگی‌های سبک «گوتیک» را داشت. سحر و جادو، دلهره و وحشت، وهم و رمز و راز در داستان‌هایش چهره می‌نمود.

در مجموعه‌ی رمان‌های یک روز شاد و آخرین پرچم کارهایی بدیع و درخشانند که نویسنده در آن‌ها از جریان سیال ذهن با تعبیرهای تازه برای روایت ذهنی آشفته بهره گرفته است.

در داستان‌های متهم و کسی که کشتی‌ها را به آتش کشید، سد زمان را درهم می‌شکند؛ «خیام» و «طارق بن زیاد»، از گذشته به حال می‌آورد و به محاکمه‌ای می‌نشانند که قاضی محکوم‌شان می‌کند. در داستان «شکست» مسخ انسان امروزه را می‌نمایاند.

تامر با بهره‌گیری از سوررئالیسم، واقعیت و رؤیا را درهم می‌تند و به ناخودآگاه و روان انسان می‌پردازد.

داستان‌های نخست وی، رنگی مجازی و استعاره‌ای داشت اما در داستان‌های بعدی زبانی خشن و احساسی را برگزید.

تلاش تامر بر آن است که از میراث قصه‌گویی قدیم عرب و داستان‌های عامیانه بهره برد و آن‌ها را با تکنیک‌ها و دستاوردهای ادبی روز درهم آمیزد و قصه‌هایی بیافریند رها و آزاد از چنبره‌ی مکتب‌های ایدئولوژیک.

یوسف الخال، اندیشمند معاصر، چنین می‌نویسد:

— زکریا تامر با دیگر نویسندگان متفاوت است. وی چون پرنده‌ای است که خارج از گروه پرندگان نغمه سر می‌دهد. در عمل، قصه‌های کوتاه وی، جالب و زیبا و درعین حال وحشتناک و وهم‌انگیز است. وی در داستان‌هایش معقول را با نامعقول، زندگی عادی را با اموری شگفت و تراژدی را با طنزی گزنده در هم می‌تند.

داستان‌های تامر زبانی ساده و مضمونی پرمایه دارند؛ زبانی میان زبان عامیانه و فسیح. وی زبانی به کار می‌برد که به خواننده برای درک مضمون و محرک یاری می‌رساند.

نمی‌توان ری را در هیچ مکتبی قرار داد. هدف وی در داستان‌هایش نبرد انسان با زندگی است. انسان وجود بشر است؛ از همین‌رو داستان‌های وی تصویری روشن و جاندار از جامعه‌ی شرقی است.

این بخت بلند را داشتم که دتی ه. زبان وی و دوستم محی‌الدین لباد، نقاش نام‌آور مصری، در ایران باشم. بهانه دعوت، نشر کتاب «خانه» وی بود که در تیراژی میلیونی در جهان به زبان‌های زنده نشر یافت.

اقامت وی هم‌زمان شد با نخستین نمایشگاه جهانی هنر فلسطین که در موزه‌ی هنرهای معاصر تهران برگزار شد و نقش‌های جاودانه‌ی نقاشان جهانی در همدلی با مردم فلسطین به نمایش درآمد.

در آن نمایشگاه، ناجی‌العلی، کاریکاتوریست شهیر و نقاش فلسطینی، مصطفی حلاج و مونا سعودی نیز حضور به‌هم رساندند اما شایع جمع «تامر» بود که تا پاسی از شب گردش گرد می‌آمدیم و او با قصه‌های پرسرور، با طنزمایه‌ای شگفت زندگی‌اش را به تصویر می‌کشید. تصویرهای ماندنی از رؤیا و واقعیت.

پس از آن، چند سال پیش دیدار دوباره‌ی وی در لندن روی داد، همچنان پویا و پایدار، فروتن و فرزانه و فرهیخته و آزاده بود و جانش ز هرچه رنگ تعلق پذیرد، آزاد.

داستان‌های وی به بسیاری از زبان‌ها از جمله: انگلیسی، فرانسه، اسپانیولی، روسی، ایتالیایی، آلبانی، بلغاری و صربی برگردانده شده و جوایز جهانی فراوانی را نصیبش ساخته است.

تامر از سال ۱۹۹۱ در آکسفورد انگلستان همراه خانواده‌اش اقامت گزیده است. وی در انگلستان نه تنها قصه‌ها می‌آفریند، بلکه در مطبوعات ادبی و اجتماعی درباره‌ی حوادث جهان عرب قلم می‌زند.

در دیداری که با وی داشتم، از سر مهر خواست که داستان‌هایش را از تری به فارسی درآورم چرا که خاطره‌ای خوش از سفرش به میهن ما داشت. با رخصت وی داستان *فرار عبدالرحمن کواکبی* را بر این مجموعه افزودم.

خریدند که کتاب زیبای «پندهای ناشنیده» وی توسط انتشارات کودکان و کتاب جذاب، «مهر خاکستری» توسط «نگاه» نشر خواهد یافت.

هنگامی که استاد، مرآگاه شد که در حال برگرداندن «رعد» به فارسی هستم یادداشتی از سر مهر نگاشت که در آغاز این کتاب آمده است.

از جناب حسن‌زاده، مدیر مدبر می‌رید، و جناب گرجی و همکارانشان بانوان گرامی حسامی و ایلی سپاس خزارم.

از دوست دیرین، هنرمند نامی، مصطفی، ارجی که نقش زیبای روی جلد به مهر وی آراسته شد سپاس ویژه دارم.

امیدوارم نشر این کتاب ما را با اندیشه‌های نویسنده‌ای آشنا سازد که بی‌شک در شمار مشهورترین و محبوب‌ترین نویسندگان جهان و از پایه‌گذاران رئالیسم جادویی به‌شمار می‌آید.

«تامر» راوی داستان انسان و زندگی انسان است؛ یک راوی سلیق که به زیبایی با متقار کلام، کلمه‌هایش حکایت حیات را سر می‌دهند.

غلامرضا امامی

۱۵ خردادماه ۱۳۹۶